

زمره‌ی حیات

خاطرات سی و شش سال خدمت یک معلم

رحیم سپهوند

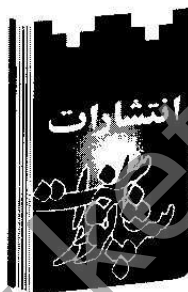


خرم آباد

انتشارات شاپور خواست

۱۳۹۴

سرشناسه	: سپهوند، رحیم، ۱۳۱۹.
عنوان و نام پدیدآور	: زمزمه‌ی حیات: خاطرات سی و شش سال خدمت یک معلم/ رحیم سپهوند.
مشخصات نشر	: خرم‌آباد، انتشارات شاپورخواست، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	: ۴۱۵ ص: مصور.
شابک	: ISBN: 978 - 600 - 260 - 165 - 0
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیا.
سایر اطلاعات عنوانی	: خاطرات سی و شش سال خدمت یک معلم
موضوع	: سپهوند، رحیم، ۱۳۱۹ - - خاطرات
موضوع	: معلمان - - ایران - - لرستان - - خاطرات
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۴ ز ۸ ۲ س / ۴ / LB ۲۸۳۲
رده‌بندی دیویی	: ۳۷۱/۱۰۰۹۵۵۵۲
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۳۵۶۳۵۱۴



انتشارات شاپورخواست

زمزمه‌ی حیات

(خاطرات سی و شش سال خدمت یک معلم)

تألیف: رحیم سپهوند

ناشر و محل نشر: انتشارات شاپورخواست، خرم‌آباد - همراه: ۰۹۱۶۳۹۸۴۰۱۱

شمار: ۱۰۰۰ نسخه - نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴.

آمور رایانه‌ای: ثریا ساکی - طرح جلد: سهیمه اسدزاده

لیتوگرافی: آفتاب - چاپ: زیتون

شابک: ۰ - ۱۶۵ - ۲۶۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

بها: ۲۵۰۰۰ تومان

فهرست

صفحه	عنوان
۱۵	اشاره
۱۷	پیش گفتار
۲۱	مقدمه
۲۵	استخدام در اداره کل فرهنگ لرستان
۲۸	مراجعه به کاروان بخش سیمره
۲۸	رهسپار روستای سیکان
۳۸	دره شهر، مرکز بخش سیمره (آبادی میر جمشیدخان هاشمی)
۴۴	بازدید میر جمشیدخان هاشمی از دبستان عسجدی دره شهر
۴۶	نشستن در حضور یکی از خوانین
۴۷	کلاس اکابر در دره شهر
۴۸	سربازگیری در سیمره
۵۴	امتحانات نهایی کلاس ششم ابتدایی
۵۸	وضعیت مردم دره شهر در اوایل حکومت جمهوری اسلامی
۵۹	پناه بردن به یکی از خانه های شهر باستانی ماداکتو
۶۰	کاهدان آقای زینی وند
۶۰	در آرزوی رئیس پاسگاه شدن
۶۱	فرماندهی محترم هنگ ژاندارمری خرم آباد
۶۷	کارکنان فرهنگ بخش سیمره در سال تحصیلی ۴۲- ۱۳۴۱

- ۶۸ برخی از دستخط‌های مرحوم میر جمشیدخان هاشمی
- ۷۲ اخلاق و خصوصیات مردم دره‌شهر
- ۷۵ اماکن دیدنی و تفریحی دره‌شهر
- ۷۵ گیاهان دارویی و خوراکی دره‌شهر
- ۷۶ انتقال به نورآباد دلفان
- ۸۵ تدریس در کلاس اول ابتدایی
- ۸۹ علاقه‌مندی من به تدریس در کلاس اول ابتدایی
- ۹۲ تأثیر و گفتار فرهنگیان در دانش‌آموزان
- ۹۴ آگاهی از وضعیت دانش‌آموزان
- ۹۵ آب و هوای نورآباد
- ۹۷ خاطره‌ای از دانش‌آموزان کلاس اول ابتدایی
- ۹۸ تبعیض پدر و سهل‌انگاری کارکنان دبستان
- ۱۰۰ مراسم تشییع و تدفین در نورآباد
- ۱۰۲ توقعات وابستگان فرد متوفی
- ۱۰۳ انتقال به پلدختر
- ۱۰۷ غافل بودن از حال و زندگی دانش‌آموزان
- ۱۰۹ قرعه‌کشی و رهایی از تدریس در کلاس اول
- ۱۱۶ اسنادی در ارتباط با پیش‌نوشتار دکتر حسین مهرداد
- ۱۱۹ مدیریت، مهارت و تجربه است
- ۱۲۲ تدریس در اردوی کار بدرآباد
- ۱۲۳ سرِ مردِ دیوانه، زیر شیرِ آبِ چهار اینچی
- ۱۲۴ محمدخوسی‌خان بیدار شوا!
- ۱۲۴ آهای یارو، بگذار برسه
- ۱۲۵ بگذار بسوزه، نسوزه می‌دزدنش!
- ۱۲۵ باد گرم و باد خنک
- ۱۲۵ مه دِ مینجاش موحونم (من از وسطش می‌خوانم)

۱۲۷	عاشق و معشوق
۱۳۰	استاد عباس بنا
۱۳۱	روش تدریس
۱۳۳	هیچ دیوانه‌ای خود را دیوانه نمی‌داند!
۱۳۳	شرکت جوان باسواد در کلاس پیکار با بی‌سوادی
۱۳۵	بر پدر دروغگو لعنت!
۱۳۶	نوجوانی که بیماری صرع داشت
۱۳۷	جشن پیکار با بی‌سوادی
۱۳۹	قبولی در دانشگاه و انتقال به اصفهان
۱۴۰	نان و انگور
۱۴۲	تعیین رشته تحصیلی
۱۴۳	تلاش برای انتقال به شهر اصفهان
۱۴۶	ملاقات با وزیر آموزش و پرورش
۱۴۸	مخالفت مدیرکل آموزش و پرورش استان اصفهان با انتقال ما به شهر ...
۱۴۸	بازگشت به پلدختر لرستان
۱۵۵	دبیرستان مهرگان
۱۵۷	دفترداری مدارس اصفهان
۱۵۸	اولین روز ورود به مدرسه‌ی فروغی (ذکاءالملک)
۱۵۹	درجه آمپربنزین
۱۶۰	به دنبال کار برای یک ساعت بیکاری
۱۶۱	ترس از مردم لر
۱۶۳	انتقال از کادر اداری به آموزشی
۱۶۴	آموزگار دبستان کمال اصفهان
۱۶۷	دانش‌آموز اول ابتدایی، کارگر کارخانه طناب‌بافی
۱۶۹	خاطرات مربوط به آقای آشتیانی، دفتردار دبستان کازرونی
۱۷۰	دانش‌آموز کلاس اول ابتدایی، کارگر بسیار فعال
۱۷۰	این پول مال فلکس!

- دارم نرمش می‌کنم برای زنگ تفریح ۱۷۱
- شیر و بیسکویت برای مریض خویش ۱۷۲
- تومنی یک‌ریالش مالِ مَنس ۱۷۲
- تعیین هدف برای دانش‌آموزان ۱۷۴
- توصیه‌ای در مورد دانش‌آموزان کلاس اوّل ابتدایی ۱۷۵
- دانش‌آموزی که یک روز مشق می‌نوشت، یک روز نمی‌نوشت ۱۷۷
- رجبعلی پهلوان ۱۸۰
- اثربخشی دانش‌آموزان از معلمین خود ۱۸۲
- اصفهان و مردم آن ۱۸۴
- من پول هُنرم را می‌گیرم ۱۸۸
- مسافران خط واحد ۱۸۹
- درگیری کفاش اصفهانی با مرد خوزستانی ۱۸۹
- لجبازی یک مرد لُر با کفاش اصفهانی ۱۹۰
- قیاس عاطفی دانش‌آموزان اصفهانی و لرستانی ۱۹۲
- دانش‌آموز قدرشناس اصفهانی ۱۹۲
- دانش‌آموزان قدرشناس لرستانی ۱۹۳
- دکتر دندان‌پزشک، دانش‌آموز قدرشناس ۱۹۵
- مقدمات سفر سوریه ۱۹۸
- درس عملی یک روحانی به دانش‌آموزان، در احترام به معلم ۲۰۰
- چگونگی یاری کردن دانش‌آموزان به معلم خود ۲۰۰
- معلمی که خود را ثروتمندترین مردم جهان می‌دانست ۲۰۲
- مراسم قمه‌زنی در همایون‌شهر اصفهان ۲۰۴
- فرار از کلاس درس اُستاد ۲۰۵
- حجّ آقا کی مُشَرّف میشی؟! ۲۰۶
- غُلومی خوابس ۲۰۷
- گربه‌ی باوفای اصفهانی، نگهبان کله‌پاچه ۲۰۸

- ۲۰۹ بازار طلافروشی اصفهان
- ۲۱۰ بازدید از دهکده‌ی روانی شیراز
- ۲۱۶ چگونگی انتقال از اصفهان به خرم‌آباد لرستان
- ۲۲۳ ترکیب دانش‌آموزان دبیرستان شبانه پلدختر
- ۲۲۷ اتفاقاتی که در رابطه با دانش‌آموزان دبیرستان شبانه برایم پیش آمد
- ۲۲۷ جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمارند
- ۲۲۸ چینه و ای لیسانسیت تش نیائیه دِ ولات
- ۲۲۸ تقلب روی نوار ماشین حساب بانک
- ۲۲۹ مدیرکل "توله"های شوش دانیال
- ۲۳۰ اصابت پوست هندوانه بر شانه‌ام
- ۲۳۲ چگونگی ایجاد مرکز تربیت معلم روستایی ایران در معمولان لرستان
- ۲۴۵ مدرستان مرکز تربیت معلم روستایی معمولان سال ۵۶-۱۳۵۵
- ۲۵۰ چگونگی واگذاری زمین برای کارهای کشاورزی
- ۲۵۱ تهیه زمین برای ساختمان مرکز تربیت معلم روستایی معمولان
- ۲۵۵ چگونگی ایجاد دبیرستان در معمولان
- ۲۵۹ موفقیت مرکز تربیت معلم روستایی لرستان و گسترش آن در سراسر ایران
- ۲۶۱ وعده مدیرکل به دانش‌آموزان تربیت معلم
- ۲۶۵ فرار از امتحان
- ۲۶۷ دست‌پخت آشپز مرکز
- ۲۶۸ برنامه‌ی غذایی شام
- ۲۷۴ خاطره‌ای از زنده‌یاد سید محمود طاهری رئیس آموزش و پرورش خرم‌آباد
- ۲۷۶ علل مهاجرت به شهرستان دره‌شهر از استان ایلام
- ۲۷۹ موفقیت در کار و استفاده از تجربیات معلمان و استادان
- ۲۸۰ قدرشناسی از مردم و همکاران فرهنگی شهرستان دره‌شهر
- ۲۸۱ تصحیح اوراق امتحانات نهایی در ایلام با ترس و وحشت
- ۲۸۳ به دنبال خانه معلم

- ۲۸۴ انتقال از دره‌شهر استان ایلام به استان لرستان
- ۲۸۵ معلم نمونه‌ی کشوری
- ۲۸۶ انتقال به بخش چغلوندی
- ۲۸۶ توصیه‌ی فضل‌الله پیرداده‌بیرانوند
- ۲۸۹ مسافرت به بخش چغلوندی قبل از انتقال
- ۲۹۸ وضعیت بخش چغلوندی
- ۳۰۰ بخش و بخش‌داری شدن چغلوندی
- ۳۰۰ علل عقب‌افتادگی بخش چغلوندی
- ۳۰۱ تیمسار نکوزاد کاندیدای دولت و صحبت‌های کدخدا قنبر پیرداده
- ۳۰۳ موقعیت بخش چغلوندی در زمان انتقال
- ۳۰۹ وضعیت کاری ما دبیران غیر بومی در بخش چغلوندی
- ۳۱۱ صرف ناهار در مدرسه شبانه‌روزی راهنمایی چغلوندی
- ۳۱۳ سگته ناقص در کلاس درس
- ۳۱۵ تضييع حق
- ۳۱۸ قدردانی از دبیران دبیرستان در روز معلم
- ۳۲۱ همسایه‌های منطقه‌ای بخش چغلوندی
- ۳۲۲ همکاران نگارنده در بخش چغلوندی
- ۳۲۵ دمشق پایتخت سوریه و عرب‌الشر
- ۳۲۶ یک روز خدمت به عنوان نماینده‌ی فرهنگ بخش چغلوندی
- ۳۲۸ تأسیس دبیرستان در چغلوندی
- ۳۲۹ ناصر اسدی‌ان‌فیلی عامل توسعه و پیشرفت دبیرستان چغلوندی
- ۳۳۰ خاطره‌ی خدمت آقای خیرعلی پیردادی در آموزش و پرورش بخش ...
- ۳۳۳ غلامرضا ترابی اسطوره مقاومت و ۲۲ سال خدمت آموزشی در بخش ...
- ۳۳۵ اولین زنان معلمی که در بخش چغلوندی خدمت کردند
- ۳۴۲ هدایت تحصیلی دانش‌آموزان نظام جدید ترمی واحدی به رشته‌های اشتباهی
- ۳۴۵ پیرزن آشنا با نظام جدید آموزش متوسطه

۲۴۷	من مُطربم
۳۵۰	حادثه‌ی درگذشت استاد ابراهیم باقری طولابی
۳۵۳	لبخند آخر
۳۵۶	اولین مدیرکل بومی آموزش و پرورش استان لرستان
۳۵۸	معرفی اعضای هیأت مدیره‌ی کانون بازنشستگان خرم‌آباد لرستان
۳۶۲	ایستگاه صلواتی در مسجد قائم قاضی آباد
۳۶۶	جدول نوبت‌بندی کار در ایستگاه صلواتی مسجد قائم قاضی آباد
۳۷۰	بازدید از جبهه‌های جنگ حق علیه باطل
۳۷۵	تقدیر و سرنوشت
۳۷۵	وضع روحی و روانی رزمندگان در جبهه‌های جنگ
۳۷۸	سیزده به در در جبهه جنگ
۳۸۲	سنگرها و برگزاری دعای کامل
۳۸۴	زندگی‌نامه شهید محمدولی پیرداده‌بیرانوند
۳۸۷	زندگی و شهادت حسن علیزاده‌چغابی
۳۹۲	زندگی و شهادت ستوان یکم مرتضی دری‌کوند
۳۹۹	نمایه مکان‌ها
۴۰۷	نمایه اشخاص

اشاره

یکی از ویژگی‌های هر معلم متعمد و فکور، داشتن چشم‌انداز یا دیدگاه نسبت به وظیفه مقدس معلمی و رسالت تعلیم و تربیت است. این دیدگاه هنگامی در شخص معلم شکل می‌گیرد و راهنمای حرکت پویانده‌ی او در مسیر انسان‌سازی می‌گردد که بتواند پیوندی مناسب بین گذشته و حال و آینده را شکل دهد، یعنی بداند کجا بوده‌ایم، کجا هستیم، و به کجا خواهیم رفت. این موقعیت‌شناسی زمینه‌ی عمل درست او در ایفای کارکردهای معلمی‌اش تعیین‌کننده و با اهمیت است. بدون این خصوصیت نمی‌توان فرایند آموزش و روش کار و هدف را شناخت لذا ضرورت کسب چنین جایگاهی تجربه مفید و ارزشمند معلمی است. تجربه معلم نقش بسیار مهم و قابل توجهی در شکل‌گیری نگاه او و دیدگاه دائمی او به آموزش و پرورش خواهد داشت. تجربه‌ای موفق و مؤثر که حاصل سال‌ها تلاش دلسوزانه و متعهدانه او در شرایط مکانی و زمانی متفاوت است، و کوله‌باری از خاطرات و واقعیات تلخ و شیرین را برایش فراهم خواهد نمود.

تجربه، پیوند دهنده گذشته با حال و آینده‌ای است که در انتظار ماست و ما خود باید آن را بسازیم، تجربه را پدر علم می‌نامند. معلم صاحب دیدگاه با ثبات تجارب خود در گستره‌ی پژوهش‌های علمی بشر شریک می‌شود. شکل‌گیری دیدگاه معلم، شور و شوق و علاقه او به نقش آموزش و پرورش در اعتلای جامعه در ابعاد مادی و معنوی و آگاهی از جایگاه ارزشمند علم و معلم را می‌طلبد. بدون چنین علاقه‌ای هیچ معلمی نمی‌تواند به شغل خود ببالد و درباره‌ی حرفه‌ی خود قلم‌فرسایی کند و آسوه و الگوی دیگران شود.

تأثیر کلام یا نوشته‌ی معلم به شور و شوق او بستگی دارد. چنانچه کلام از دل برآید لاجرم بر دل نشیند. درک و فهم و شعور فاکتورهای دیگر شکل‌گیری دیدگاه معلم است. درکی مبتنی بر علم و دانش و آگاهی نه درک و فهمی کورکورانه و ایقایی و بی‌اساس: معلم با بهره‌گیری از این چشمه‌ی جوشان درک و فهم است که هدایتگر فراگیران خود و حتی سایر افراد جامعه می‌گردد.

بدون اغراق با شناختی دیرپا که از دوست فرزانه و ارجمند آقای رحیم سپهوند دارم ایشان را معلمی صاحب دیدگاه می‌دانم؛ زیرا وی در اردیبهشت‌ماه سال تحصیلی ۱۳۴۸-۴۹ با طراحی وسیله‌ای کمک‌آموزشی ابتکاری بسیار جالب، جعبه حروف چینی با حروف لمسی را طوری ترتیب داده بودند که توسط آن می‌شد در کوتاه‌ترین مدت (حتی چند روز) افراد بی‌سواد به‌ویژه نابینایان را باسواد کرد که به همین دلیل در طول خدمت، متحمل بسیاری نامردی‌ها^۱ گردید، اما تاب آورد و مردانه در راستای رسالت پیامبرانه معلمی کوشید و موفق هم شد.

واقعیتی را که در کتاب پیش روی خود می‌خوانید. اندکی از کل خدماتی است که ایشان در طول دوران معلمی‌اش به جامعه و استان لرستان و کشور عزیزمان ارائه نموده است.

مطالب به اندازه‌ای جاندار و پُر جاذبه و کشش و واقعی است که خواننده را با خود به اعماق گذشته می‌برد دگرگون می‌کند و برمی‌گرداند و این خود هنری است، که از عهده هر کسی برنمی‌آید. همکاران عزیز و قاطبه فرهنگ‌دوستان را به مطالعه این کتاب توصیه می‌کنم شاید که بستری برای سؤالات فراوان در زمینه‌ی آموزش و پرورش باشد و فراهم‌کننده انجام تحقیقات علمی برای حل معضلات آموزش و پرورش.

دکتر حسین مهرداد ۱۳۹۳/۱۲/۱۶

۱. پس از ارسال و وصول جعبه‌ی حروف چینی (کمک‌آموزشی) آقای سپهوند و منضمات آن وزارت آموزش و پرورش در پاسخ تشوق‌نامه‌ای ارسال و اعلام داشتند این معلم مبتکر را جزء طراحان و نویسندگان کتاب‌های دوره‌ی ابتدایی منصوب خواهیم کرد. اما متأسفانه به وعده‌ی خود در این مورد و موارد دیگر وفا نکردند.

پیش‌گفتار

در ابتدای ورود به شغل مقدس معلمی و در طی سالیان متمادی، این خاطرات به تدریج در طول مدت خدمت در حافظه بلندمدتم جایگزین شده بودند.

گاهی در ضمن تدریس در دبیرستان که این خاطرات با دروس مختلفی که تدریس می‌کردم مطابقت می‌کرد، پس از توضیح و توجیه کافی درس برای اثرگذاری بیش‌تر در ذهن دانش‌آموزان به تناسب هر درسی که کاربرد پیدا می‌کرد، استفاده می‌نمودم. همه‌ی دانش‌آموزان دبیرستان‌هایی که من افتخار دبیریشان را داشته‌ام بر این ادعا گواهی دارند.

گاهی نیز که در کانون دوستان و در دفتر انتشاراتی شاپورخواست در حضور دوستانی چون آقای سیدیدالله ستوده مدیر فاضل آن مؤسسه و پژوهشگر جوان و پُرکار آقایان رضا اقبالی و مسعود فرج‌اللهی از کارکنان آن مؤسسه تعریف می‌کردم اصرار داشتند که خاطراتم را بنویسم تا از طریق نامبردگان به تدریج در یکی از هفته‌نامه‌های لرستان چاپ و منتشر گردد، موافقت نکردم.

تا اینکه در دی‌ماه سال ۱۳۸۹ دوست و همکار عزیزم آقای سیدیدالله ستوده تحت این عنوان که من عضو هیأت مدیره کانون پیشکسوتان آموزش و پرورش لرستان هستم اطلاع داد که مرکز صدا و سیمای لرستان دعوت نموده تا با حضور در مرکز مذکور در مورد کمبودها و مشکلات بازنشستگان آموزش و پرورش خرم‌آباد صحبت کنم.

بنابراین در ساعت ۹ شب موعود با آمادگی کامل در زمینه بیان کمبودها و مشکلات بازنشستگان در مرکز صدا و سیمای لرستان حضور پیدا کردم. اما مجاز به بیان مشکلات

و کمیوذهای بازنشستگان نشدم، بلکه از من خواستند ضمن معرفی خود خاطره‌ای کوتاه از دوران خدمت خود در آموزش و پرورش را تعریف کنم.

من هم پس از معرفی خود یکی از خاطرات زمان تدریس در اردوی کارآموزی بدرآباد خرم‌آباد را تعریف کردم. فردای آن روز عده‌ای از دوستان و بیندگانی که با من آشنایی داشتند مورد لطف و محبت خویش قرار دادند و تشویق به نوشتن خاطرات نمودند. از این‌رو من نیز حسب‌الامر دوستان و آشنایان بر آن شدم تا خاطرات ناچیز خود را بنویسم و در اختیار همگان قرار دهم. امید است مورد توجه و پسند خوانندگان عزیز و ارجمند قرار گیرد.

اذعان دارم که این خاطرات، عاری از نقص نمی‌باشند. بنابراین از خوانندگان عزیز و محترم استدعا دارم بر این حقیر منت بگذارند و به دیده اغماض ننگرند و مطلع نمایند. در پایان از همه‌ی دوستان و آشنایان به‌ویژه آقای سیدیدالله ستوده، دوست و همکار ارجمند و مدیر انتشارات شاپورخواست که مشوق من در تحریر این خاطرات بوده و در تدارک چاپ و نشر آن متحمل زحمات فراوان شده است از صمیم قلب سپاسگزارم. همچنین از دوست گرانقدر و دانشمند دکتر محمد اسدیان که با توجه به کثرت کار تحقیق و تدریس در دانشگاه‌های تهران با دقت و تیزهوشی کافی و ریزبینی وافی خاص خود ویرایش این خاطرات را تقبل فرمودند و هم چنین از دوستانی که سهمی کلان در تشویق و رهنمود داشته‌اند بر ذمه صاحب این قلم است چرا که رهین عنایت ایشانم. آقایان دکتر حسین مهرداد، استاد ایرج کاظمی، ایرج احمدی، مسعود فرج‌اللهی و رضا اقبالی و لطف بی‌دریغ دانش‌آموزانم در دره‌شهر ایلام آقایان علی‌اکبر هاشمی و عنایت‌الله هاشمی که در شناسایی عکس دانش‌آموزان دبستان عسجدی دره‌شهر در سال تحصیلی ۴۲-۱۳۴۱ مرا یاری داده‌اند و آقای صمد حسن‌بیگی دانش‌آموز باوفایم که در ارسال عکس شناسایی شده مذکور عنایت فرموده، صمیمانه ارج می‌نهم و بسیار سپاسگزارم.

بر خود فرض می‌دانم از همسر سرکار خانم صغری پرورده که در همه‌ی مناطق، همواره، همراه و همسفرم بوده و زمینه‌ی تحریر این دفتر را فراهم نموده است، سپاسگزاری نمایم.

رحیم سپهوند

مقدمه

پُلی شناس جهان را و تو رسیده ز راه بکن عمارت و بگذار و خوش ازو بگذر
ذکر خاطرات گذشته که در مسیر سایه روشن‌های آن، تلخی‌ها و شیرین‌کامی‌ها در کنار
هم قرار می‌گیرند؛ هر چند برای نویسنده‌ی این خاطرات، برگشت به گذشته‌های پشت
سر نهاده، است، ولی برای نسل جدید و آن‌هایی که به نوعی در مسیر این خاطرات قرار
گرفته و از آنان نام برده می‌شود، دلپذیر است. اصولاً خاطره‌نویسی در متن تاریخ قرار
دارد و خود تاریخ، جزئی از دانش جامعه‌شناسی و به تبع آن، مردم‌شناسی است.
خاطره‌نویسی که در تکاپوی قرار دادن لحظه و صحنه‌های تقریباً از یادرفته است که
به کمک کنکاش در حافظه، تجدید تبعیت می‌کند، همراه است. این دله‌ره با اوست که
نکند در خلال گفته‌هایش، نکته‌هایی باشد که تا حدی با واقعیت‌های زندگی هم‌آهنگ
نباشد. می‌گویند. به قول باستانی پاریزی:

در میان دو عدم، این دو قدم راه چه بود؟ که کشیدیم در این مرحله بس سختی‌ها
خاطره‌نویسی، بازگشت به گذشته‌ها و به نوعی آینه عبرت برای دیگران است. اصولاً
بخشی از خاطرات، معلول و محصول مهاجرت‌ها و بار سفر بستن به یک نقطه‌ی آشنا و
گاه ناآشنا رفتن است، و پس از چند زمانی خو گرفتن با طبیعت و خصوصیات اخلاقی
آنان و نقل لحظه‌های خاص آن برای دیگران. واقعیت این است که آدمیزاد گاه بالاچار
یا به اختیار سفر می‌کند و سیر در مکان که همان سیر آفاق و انفس باشد ره‌آورد زندگی
او می‌شود. عمر طولانی هم بدجوری است. چرا که سرانجام روزی در کوچه
پس‌کوچه‌های آن زوال عقلی یا به قول فرنگی‌ها آلزایمر می‌گیرد و از خاطرات چیزی

باقی نمی‌ماند، و چه بهتر که ذکر این خاطرات در شرایطی باشد که انسان بیدار و هوشیار است. به قول معروف:

بگو به خضر که از عمر جاودانه ترا چه حاصل است بجز مرگ دوستان دیدن
در یک نگاه فلسفی می‌شود گفت آیه‌ی شریفه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» همه چیز را محکوم به نابودی است. در یک مثل اسپانیولی آمده است: «وقتی یک پیرمردی می‌میرد، یک کتابخانه سوخته می‌گردد.» معنی و مقصود این عبارت این است که خاطرات او که خود، کتابخانه‌ای است، نابود می‌شود و شاید به همین حساب است که ماکسیم گورکی نویسنده معروف می‌گوید: «زیر هر سنگ قبر، یک تاریخ کامل خوابیده.»

برخی از خاطرات شنیدنش واقعاً لذت‌بخش است. زنده‌یاد، باستانی پاریزی در کتاب "نان جو و دوغ گاو"، صفحه ۶۸۷ که من قریب به مضمون و با اندکی تغییر برای عزیزان خواننده نقل می‌کنم، می‌نویسد: مرحوم حجت‌الاسلام شفتی از مجتهدین مسلم اصفهان در خاطرات خود نقل می‌کند که باغی در اصفهان داشتم. در کنار باغ، شخصی به نام کاکا حسن - که فردی عامی و بی‌سواد بود - دیوار به دیوار بود. عجیب است که با اینکه نگهبان یا باغدار داشتم هر ساله گنجشک‌ها، انگورهای باغ مرا می‌خوردند در حالی که سراغ باغ کاکا حسن نمی‌رفتند و آخر سال محصول او سالم و دست‌نخورده به فروش می‌رفت ولی انگورهای من طلبه که روزی‌رسان زندگی‌ام بود به هیچ و پوچ تبدیل می‌شد. روزی به باغبان خود گفتم که از کاکا بپرس چه حکمتی دارد که انگورهایش سالم می‌ماند و مال من از بین می‌رود؟ کاکا در جواب می‌گوید: «من زبان گنجشک‌ها را می‌دانم. به زبان آن‌ها با خودشان صحبت می‌کنم و خواهش می‌کنم تنها راه معاش مرا نبندند، ولی حاج آقا چون امکانات و مریدان بسیاری دارد نیازمند این خوشه‌های انگور نیست، بنابراین سراغ او بروید ...» آقا به شوخی به باغبان خود می‌گوید: «از طرف من به کاکا بگو با همان زبان گنجشک از آنان خواهش کند که امسال حداقل از خوردن و ضایع کردن انگورهای من بگذرند که خیلی از این بابت ممنون خواهم شد.» وقتی باغبان خواهش یا التماس مرا به او می‌رساند، می‌گوید: «اشکال ندارد، به او بگو خیالت راحت باشد این گنجشک‌ها امسال با باغ آقا کاری ندارند.» و از عجایب روزگار

این بود که آن سال باغ من سالم و دست‌نخورده، باقی ماند و مرا در شگفتی و تعجب حیرت‌آوری نگاه داشت که هر چه می‌کردم به کُنه آن نه می‌رسیدم و نه اصل قضیه در باور من می‌گنجید. مرحوم شفتی به باغبان می‌گوید: «من باید این کاکا حسن را دیده و راز و رمز این قضیه را بدانم.» کاکا در جواب این خواسته می‌گوید: «اگر من خدمت حاج‌آقا بیایم گنجشک‌ها دیگر با من صحبت نخواهند کرد و باغ من نابود می‌شود. اگر حاج‌آقا مایلند خودشان نزد من تشریف بیاورند.» حاج‌آقا شفتی ناچار یک روز نزد کاکا حسن می‌رود و در اول صحبت برای اینکه او را به قول فرنگی‌ها "ناکاو" کند یک مسأله ساده فقهی را پیش می‌کشد و می‌گوید: «آقای کاکا حسن در موقع نماز، شک بین سه و چهار چیست؟» کاکا بلافاصله، منتهی، با رعایت احترام کامل می‌گوید: «حاج‌آقا اگر نماز خواندی، شک چیست؟ و اگر شک است که دیگر آن نماز به حساب نمی‌آید.» حاج‌آقا شفتی در حیرتی زایدالوصف رو به نوکر خود کرده و می‌گوید: «آقا جان برویم که موقع نماز است.» ضمناً فهمیدم که این بابا هم واقعاً مال دنیای ما نیست و به قول معروف شاید از ما بهتران باشد و ما خبر نداریم. به هر حال برخی از جوان‌ها ممکن است ذکر خاطرات گذشته‌ی ما را به قول جلال آل احمد نوعی نبش قبر انگارند که باید در جواب گفت:

مخند ای نوجوان، چون برف بر موی سفید من

که این برف طبیعت بر سر هر بام می‌بارد
و اما در طی چند سال اخیر برخی از معرفت‌جویان فرهنگ منطقه که بعضاً از فرهیختگان و دلسوختگان زادگاه خود و فرهنگ و ادب این سرزمین اهورایی و الهی هستند که به ذکر خاطرات گذشته‌ی خود همت نهاده و از این رهگذر به بسیاری از زوایای ناشناخته‌ی گذشته‌ی این شهر و این منطقه که لرستانش می‌نامیم، ورود کرده که حاصل کار آن‌ها هر چند خاطرات شخصی و بعضاً خصوصی است، اما در خلال آن بسیاری مطالب است که برای نسل امروز آموزنده است و نگاه به گذشته به قول معروف، چراغ راه آینده است. دکتر حاج شیخ حمید عیدی، حاج روح‌الله سراجی، حاج محمدباقر عباسی، استاد توکل ساکت و سرانجام دوست فاضل و تلاشگر عرصه فرهنگ ما، حاج رحیم سپهوند که سال‌ها در کسوت معلمی در نقاط مختلف این استان و این کشور

خدمت کرده‌اند اقدام به نوشتن خاطرات شخصی خود کرده و بسیاری از ناگفته‌ها و ناشنیده‌ها را به زبان و قلم آورده و در حقیقت کار سایر دوستان و زحمتکشان عرصه‌ی فرهنگ را رونق بیش‌تری بخشیده‌اند ...

ایشان دانش‌آموخته‌ی روان‌شناسی و از معلمان فاضل و زحمتکش این سامان است. همت دوست پژوهشگر ما سیدیدالله ستوده در حقیقت پایه‌گذار این خدمت فرهنگی بوده که جای سپاس درباره ایشان نیز در این کتاب باقی است.

ختم کلام را با این قطعه به پایان می‌رسانم که به نوعی وصف‌الحال است و زبان حال نویسندگی محترم خاطرات.

تأثیر در جهان نکند، گرچه بود من	بهتر ز من چه ماند؟ جز یادبود من
من خود نگویم این اثری است جاودان	کاین مایه نیست درخور بود و نبود من
گویم که شعله‌ایست فروزان و تابناک	از آتشی که سوخت همه تار و پود من
سرمایه ببین که بر سر بازار زندگی	این چند سکه شهر روا بود سود من
ای باد، همتی کن و بگذر به کوی دوست	با یادبود من برسانش درود من

خرم‌آباد، زمستان ۱۳۹۳

ایرج کاظمی